

هو الأمر الحكيم يا عندليب عليك بهاء الله رب العالمين...

حضرت بهاء الله



من آثار حضرة بهاء الله - لثالث الحكمة، المجلد 3، لوح رقم (143)

هو الأمر الحكيم

يا عندليب عليك بهاء الله رب العالمين، بلسان پارسی ندا مینمائیم، انا نُحِبُّ أَنْ نَذْكُرَكَ وَنُبَشِّرَكَ بِعِنَايَتِي وَفَضْلِي وَرَحْمَتِي الَّتِي سَبَقَتْكَ وَأَيْدَتِكَ عَلَيَّ تَبْلِيغَ أَمْرِي الْأَعْظَمِ وَنَبِيَّ الْعَظِيمِ، اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتَ تَعْلَمُ قَلَمُ اللَّهِ مَا تَوَقَّفَ فَيَذْكُرُ الْعِبَادَ وَنُصَحِهِمْ قَدْ أَلْقَيْنَا إِلَيْهِمْ مَا يَحْفَظُهُمْ وَيَرْفَعُهُمْ وَيُعِزُّهُمْ وَيُقَرِّبُهُمْ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ، أَنْجِهْ سَبَبَ عُلُوِّ وَارْتِقَا وَ تَهْدِيبِ نَفُوسٍ بُوْدَهُ مَكْرَرٌ ذَكَرَ نَمُودِيمِ وَانْجَمِ شَرَايِطِ مَبْلَغِينَ از آفاق الواح الهی مشرق و لائخ، از حق میطلبیم کلرا تایید فرماید بآنچه سبب تقرّب و انجذاب قلوب است، قلم اعلی نوحه مینماید و میفرماید امروز باید اهل بها اهل ناسوت انشارا باعمال و اخلاق هدایت کنند و بصراط مستقیم راه نمایند، شی از شها در عالم رؤیا بیکی از مدعیان محبت که خارج از این ارض است باین آیه مبارکه نطق نمودیم إِنَّكَ خُلِقْتَ لِنُصْرَةِ أَمْرِي وَلَكِنْ نَصَرْتَ أَعْدَائِي بِعَمَلٍ كَانَ أَقْوَى مِنْ جُنُودِ الْمُلُوكِ وَالسَّلَاطِينِ، و همچنین آیات آخری بر او القا شد و این آیه مذکوره را در بعضی از الواح ذکر نمودیم، از حق بطلب مبعوث فرماید نفوسیرا که بکمال تقدیس و تنزیه و انقطاع بر نصرت امر مظلوم قیام نمایند قیامیکه سستی آنرا اخذ نکند و قعود از پی در نیاید، احبّا قلیل و اعدا کثیر، عِنْدَلِيْبِي عَلَيْكَ بِهَائِي، جهد نما شاید عباد از امواج بحر معانی الهی محروم نمانند، اکثری را اسما حایل شده و حجاب اکبر گشته لذا از تقرّب بافق اعلی ممنوعند، بگوای اهل بها از هر یک اگر عمل نالایقی ظاهر شود او ناصر اعدای حق بوده و هست چه که نفوس غافله بمجرد اصغاء عمل منکری نار فساد بر افروزند و بانتشار عمل آغاز نمایند و نسبت آنرا بمبدء راجع کنند، مکرر از قلم اعلی اینکلهء علیا نازل جنودیکه ناصر حقتند اعمال و اخلاق پسندیده بوده و قائد و سردار این جنود تقوی الله، لَعَمْرِي آذَانِيْكَ لَا يِقُ إِصْغَاءُ اِيْنِ نَدَاءِ اِسْتِ قَلِيْل



مشاهده میشود، از اول امر بلایای لا تُحْصَى را حمل نمودیم که شاید نفوس غافله آگاه شوند و آنچه سزاوار است فائز گردند، امر حق بمثابه آفتاب روشن و منیر است، در ارض صاد حضرت اشرف جانرا در سبیل مقصود عالمیان فدا نمود و بکمال استقامت و تسلیم و رضا قصد مشهد وفا کرد، و بعد از شهادت آنمظلوم هادی دولت آبادی خوف و اضطراب اخذ نمود، آن بی انصاف بر منبر ارتقا جست و بمبدء و منتهی باسمه و رسمه لعن نمود و تبری جست بشانیکه ابن ذئب در مجمع بر ایمانش گواهی داد، از برای دو روز ایام فانیه عمل کرد آنچه را که ايجاد مقرّین محترق و عبرات مخلصین نازل، حیات این دلیل بر نفاق و شهادت آن گواه بر وفاق و اتفاق معذلك بعضی متنبه نشده و نخواهند شد، آیا چه شده که در شهادت این امر عباد تفکر نینمایند، نورین نیرین مع عزّت و ثروت و رفعت باستقامتی جان فدا نمودند که ملاً اعلی متحیر و همچنین قبل از ایشان کاظم و من معهُ علیهم بهاء الله ورحمته و عنایتُهُ، در هر بلد بکمال استقامت انفس مجرّده جانرا باین اسم فدا نمودند، اهل فرقان که متنبه نشدند سهلست معرضین بیان هم كذلك، در بدیع باید تفکر نمود إنا أحضرناه و شرعنا فی خلقه فلما تم خلقه وطاب خلقه أرسلناه ككرة النار ما منعه سطوبة الأيام ولا قدرة الأنام معذلك احدی آگاه نه، بهتر آنکه بلوح حکمت ناظر شویم و باین آیه متمسک لا تنظر إلى الخلق وأطوارهم بل إلى الحق وسلطانهِ كذلك قضی الأمر من لدی الله المهیمن القیوم، امروز جمیع اشیا ناطق و لکن سامع مفقود إلا من شاء ربك، در یکی از الواح بخط خود اینکلمات مرقوم کتاب میگوید چه میگوید میگوید مکنون آمد نافه میگوید مشک معانی آمد صدف میگوید لؤلؤ حقیقی آمد افق میگوید نیر اعظم آمد طور میگوید مکلم آمد سدره میگوید انظروا أنماری و اسمعوا حقیقی بجر میگوید انظروا عظمی و أمواجی آفتاب میگوید انظروا إشراقی و تجلیاتی مظلوم میگوید العزة والعظمة لله ولأصفيائه، در هر یوم لتالیء حکمت و جواهر بیان از خزانه قلم اعلی ظاهر و لکن طالب قابل بمثابه عدل و انصاف معدوم و مفقود، قل إلهی إلهی لا تمنع عبادک عن فرات رحمتک ولا عن أمطار جودک و عطائک، أسئلك باسمک الذی به سخرت الأسماء و بیان به انجذبت حقایق الأشياء بأن تؤید الغافلین علی الإنابة لدی باب فضلك والرّجوع إلى بحر غفرانک إنک المقتدر العزیز الفضال، یا عندلیب علیک بهائی، اینکلمات مکنونه را بر عباد القا نما شاید از هوی بهدی راجع شوند و از طغی بتقوی، ایدوستان من سراج ضلالترا خاموش کنید و مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل بر افروزید که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضرت معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول نمایند، در سطر اول لوح مذکور و مسطور است و در سرادق حفظ الله مستور اینبنده من ملك بیزوالرا بانزالی از دست منه و شاهنشهی فردوسرا بشهوتی از دست مده اینست کوثر حیوان که از معین قلم رحمن جاری گشته طوبی للشاریین، ای گياه خاك چگونه است که با دست آلوده بشکر مباشرت جامه خود نمائی و بادل آلوده بکافت شهوت و هوی معاشرتمرا جوئی و بممالک قدسم راه خواهی هیات هیات عمّا أنتم تُریدون، یا عندلیب مقصود آنکه بر کل معلوم گردد که قلم اعلی از اول ایام کلرا بتقدیس و تنزیه و ما یرفع به الأمر امر فرموده، اینکلمات عالیات در لوح جلال نازل امروز ناصر حق اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده، مکرر اینکلمه علیا از قلم اعلی نازل ضرر اینمظلوم زنجیر و کند ارض طا نبوده و همچنین ظلم ظالمهای ارض میم نه بلکه از نفوسییست که دعوی محبت مینمایند و خود را از اهل بها میشمزند و لکن مطیع

نفس و هوی مشاهده میگردند، امروز باید اولیا بنور تقوی منور باشند و بنار انقطاع مشتعل اینست و صیت حق جلّ جلاله از قبل و بعد طوبی للعالمین، برستی میگویم از هر نفسی نار امل و شهوت ظاهر شود او از حق نبوده نیست، باید دوستان بطراز انقطاع و تقوی و امانت و دیانت مزین باشند، در کلمات مکنونه فرمودیم ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته مثل تو مثل آب تلخ صافیت که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون بدست صراف ذائقه احدیه افتد قطره از آنرا قبول نفرماید تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود و لکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه فرق بیهنتی در میان، تاثیر کلمه از تقدیس نفس بوده و هست، قُلْ إِلَهِي إِلَهِي نورِ قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ بِنُورِ مَعْرِفَتِكَ وَأَيُّدِهِمْ عَلَى نَصْرَةِ أَمْرِكَ بَيَانٌ تَتَضَوُّعٌ مِنْهُ عَرَفْتُ تَقْدِيسَكَ، أَيْرِبُ لَا تَمْنَعُهُمْ عَنْ بَحْرِ عَطَائِكَ وَلَا عَنْ فَيُوضَاتِ أَيَّامِكَ، أَسْأَلُكَ بِأَنْ تَوْفِقَهُمْ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ فِيكَابِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْفَضَالُ الْقَوِيُّ الْقَدِيرُ، ذکر اولیای ارض شین را نمودید و همچنین دیار اخری، فضل آن ارض مبارکه ما بین اراضی مقدسه بمثابه آفتاب ظاهر و هویداست، طوبی لها و نعیما لأهلها الذین شربوا ریحیق الوحی من کؤوس عطاء ربهم المشفق الکریم، ذکر بعضی از نفوسرا نموده اید و همچنین اشتعالشانرا بنار محبت الهی، لله الحمد هریک بامواج بحر بیان فائز، کلرا ذکر نمودیم بذکریکه مقدس از تغییر و محو است إن ربک هو المقتدر القدير، بشرهم من قبلی و ذکرهم بآیاتی و نورهم بانوار بیانی العزیز البديع، افنان آن ارض علیهم بهائی و عنایتی فائز شدند بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد، نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُظْهِرَ بِهِمْ رِايَاتِ عِرْزِهِ فِي بِلَادِهِ وَأَعْلَامِ هِدَايَتِهِ بَيْنَ عِبَادِهِ، ذکر جناب عبد الحمید علیه بهائی و توجه و اشتعالشانرا نمودید، لله الحمد در اول ایام اقبال کردند و بشرف لقا و وصال فائز گشتند، از حق میطلبیم او را تایید فرماید تا بر امر قیام نماید شاید بعضی اعمال ناپسندیده بعضی باعمال طبیعه طاهره تبدیل شود، یا عبد قبل الحاء والميم اسمع ندائی من شطر سجني وخذ زمام الامر بالحكمة والبيان ثم اسق الناس مرة من ریحیق البیان و اخری من کوثر العرفان، قل یا قوم تالله الحق قد خلقتهم لهذا اليوم ضعوا الأوهام و مظاهرها و الظنون و مطالعها قد کشف الغطاء و أتى مالک الإبداع برایات الآيات و أعلام البينات، أسرعوا بالقلوب و قولوا لك الحمد یا مالک يوم المآب و لك البهائم یا مالک الرقاب، كذلك أنزلنا الآيات و صرّفناها بالحق و أرسلناها إليك لتقوم على خدمة الأمر بقیام تضطرب به أفئدة الأشرار، امروز عباد غافلند اگر آگاه شوند و مقصود را ببینند کل بر خدمت قیام نمایند قد منعهم علماءهم عن العلم الخبير، از حق میطلبیم کلرا تایید فرماید بر انابه و رجوع إنه هو العطوف الغفور، مخصوص بعضی از اولیای مذکوره الواح منيعه بديعه مقدسه از سماء مشیت نازل انشاء الله از کوثر بیان رحمن بیاشامند و از بحر توحید حقیقی قسمت برند اوست معطی و اوست باذل و اوست کریم، إنا نذکر أولیاء الله فی الميم و البهائم ثم الميم و أنزلنا لهم الواحاً من سماء العنایة و الألفاظ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُمْ لِقَاءَ الْوَاحِ وَ يَبْشِرَهُمْ بِمَا قَدَرِ لِلْمَقْبِلِينَ مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، قُلْ إِلَهِي إِلَهِي فَابْتَعْتُ بِسُلْطَانِكَ مَنْ يَقُومُ عَلَى خِدْمَةِ أَمْرِكَ بِحَيْثُ لَا تَمْنَعُهُ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَلَا تُخَوِّفُهُ سَطْوَةُ الْأَمْرَاءِ وَلَا تَضَعِفُهُ ضَوْضَاءُ الْأَمْرَاءِ، أَيْرِبُ تَرَى أَصْفِيَاءَكَ بَيْنَ أَيَّادِي الْغَافِلِينَ مِنْ خَلْقِكَ أَسْأَلُكَ يَا سُلْطَانَ الْقَدَمِ وَمَالِكَ الْأُمَمِ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ بِأَنْ تَكْتُبَ لِمَنْ دَخَلَ فِي ظِلِّكَ أَجْرَ لِقَائِكَ وَمَا قَدَرْتَهُ لِأَصْفِيَاءِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُهَيْمِنُ عَلَى مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ، وَ نَذَكَرُ إِمَائِي وَأَوْرَاقِي هُنَاكَ اللَّائِي آمَنَ بِاللَّهِ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ، قُلْ يَا إِمَاءَ اللَّهِ إِنَّ

المَظْلُومَ يَدْعُو اللَّهَ أَنْ يُقَرِّبَهُ وَيُؤَيِّدَهُ عَلَى الْعِصْمَةِ وَالْعِفَّةِ وَالْبِرِّ وَالتَّقْوَى أَنْصُرَنَّ رَبِّكَ بِالْأَعْمَالِ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ
وَالْأَخْلَاقِ الْمَرْضِيَّةِ الْمُبَارَكَةِ، يَا إِمَاءَ اللَّهِ دُنْيَا رَا فَنَا احَاطَه نموده طوبی از برای نفسیكه شئونات آیام او را از
مالك أنام منع نمود، البهائُ المشرقُ مِنْ أَفُقِ سَمَاءِ عَطَائِي عَلَيْكَ يَا عَنَدَلِيْبُ وَعَلَى مَنْ مَعَكَ وَيَسْمَعُ قَوْلِكَ فِيهِذَا النَّبِيِّ
الْعَظِيمِ.